

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَ مَا أَنَا يَا رَبِّ وَ مَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ؛ ای پروردگار من، من کجا و موقعیت و جایگاهم در نزد تو کجا، حال که چنین است به فضل خودت بر من ببخش، نه با عدل و حسابرسی، و به عفو خودت با من رفتار کن و تصدق نما.

قبل از پرداختن به مطالب گذشته يك مطلبی را خدمت رفقا عرض می‌کنم گرچه در سال‌های قبل به واسطه يك همچین قضایایی که پیدا شده بود بنده عرض می‌کردم؛ آن مسأله بودن روز پنجشنبه به عنوان اول ماه رمضان یا نبودن آن است! مطلبی را که باید خدمت دوستان عرض کنم این است که هلال ماه ثبوتش از نظر شرعی به دیدن با چشم ظاهر است، بدون دخالت آلات و ادوات دیگر، از قبیل دیدن با تلسکوپ‌ها یا دوربین‌های بسیار قوی و همین‌طور رفتن در ارتفاعات بسیار زیاد که از افق هلال بالاتر است مانند سوار شدن به هواپیما و به بالا رفتن در حدی که از سطح افق این هواپیما ارتفاع بیشتری پیدا می‌کند و بدین وسیله [هلال ماه] قابل رویت می‌شود. آنچه را که شارع مدنظر قرار داده است در ثبوت اول ماه عبارت است از دیدن با چشم ظاهر. چنانکه فرموده است: «صُومُوا لِرُؤْيَيْهِ، وَ أَفْطُرُوا

لِرُؤْيَيْتِهِ^۱؛ با دیدن ماه روزه بگیرید و با دیدن ماه افطار کنید.» قطعاً در آن زمان عرف، ملاک را در پیدایش ماه و خروج از ماه و خروج از شهر، چشم ظاهر می‌دانست، آنها که رصد نداشتند، وسایل و آدات مکانیکی نداشتند، آن زمان که تلسکوپ و اینها اختراع نشده بود، دورین نبود، آن زمان هواپیما نبود، رفتن به بالای ابرها نبود.

همین ملاک دیدن ظاهر، این ملاک برای داخل شدن در شهر و در ماه مورد توجه بوده و بر همین سیره هم شارع و پیامبر ماه‌های خود را قرار می‌دادند. یکی از چیزهایی که مستحب است استهلال است، انسان در ابتدای ماه استهلال کند و برود و ماه را ببیند، و جهتش هم این است که بر ورود ماه از نقطه نظر عبادی، احکامی تعلق می‌گیرد و باید انسان بداند که این عبادت را به چه کیفیتی انجام بدهد و به چه صورتی انجام بدهد.

^۱ ولایت فقیه، ج ۳، ص ۷۷ و رساله نوین، ص ۸۲: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: صُومُوا لِرُؤْيَيْتِهِ، وَ أَفْطِرُوا لِرُؤْيَيْتِهِ!

عبادت این طور نیست که بخواهد این طرف و آن طرف بشود، یک روز انسان زودتر انجام بدهد، یا یک روز دیرتر انجام بدهد، بدون توجه به این مسأله بخواهد [عبادت] بکند. وقت عبادت مشخص است، دهم ذی الحجه عید قربان است، نه یازدهم ذی الحجه درست است نه نهم ذی الحجه. عید قربان برای روز مخصوص است، با اعتبار ما این طرف و آن طرف نمی شود، روز عرفه یک روز خاص است، این مطلبی که امشب دارم خدمت رفقا می گویم خیلی مهم و دقیق است و عمداً گفتم که خب همه متوجه این قضیه بشوند حالا آن کسانی که به این مسأله توجه ندارند و با دیدن تلسکوپ و اینها [مسئله را] کافی می دانند اگر متوجه این قضیه نیستند به این مسأله توجه کنند.

روز عرفه برای خصوص نهم ذی الحجه است، آثاری که بر روز عرفه مترتب است برای خود نهم است نه روز هشتم یک همچنین آثاری هست و نه روز دهم و یازدهم، که ما این همه تاکید در روایات داریم، در آثار داریم، کسی که روز عرفه این کار را بکند، روزه بگیرد و دعا بخواند، چکار بکند، خداوند همه گناهان او را آن چنان می آمرزد که انگار از مادر متولد شده، اینها مال خصوص روز عرفه است که روز نهم است. یا اینکه فرض بکنید که عید غدیر عیدی است که مربوط به هجدهم ذی الحجه است، در این رساله نوروز که بنده نوشتم این مطالب را یک مقداری در آنجا اگر رفقا مطالعه کرده باشند آنجا توضیح دادم که آثار تکوینی را خداوند بر این ایام بار کرده به نحوی که این آثار با این طرف و آن طرف رفتن از بین خواهد رفت، با اعتبار ما این آثار درست نمی شود، این یک آثار تکوینی است.

و همین طور راجع به عید فطر عیدی است که مخصوص به آخر رمضان است و این طرف و آن طرف نمی شود، یعنی خصوصیات آن روز، برکاتی که در آن روز می آید، فیوضات و عنایاتی که از جانب خداوند در آن روز نازل می شود و انسان احساس می کند که امروز روز روزه نیست، این را احساس می کند، امروز روز جشن، امروز روز عید است، امروز روز سرور است، این را انسان احساس می کند. بعضی از بزرگان، سابق وقتی که گاهی [شک ایجاد] می شد اصلاً شاید نیازی به این طرف و آن طرف سؤال کردن نداشتند و می فرمودند: امروز بوی روز عید می آید، خب این مشخص است که حال و هوا در امروز با روز روزه فرق می کند، یعنی نزول برکات، کیفیت فیض الهی، نزول ملائکه و آوردن آن عنایات خاص الهی ...، چون روز عید برکاتش با روزهای دیگر تفاوت می کند، شهادت امام با تولد امام علیه السلام فرق می کند، آن یک خصوصیات دارد این یک خصوصیات، اینها همه مثل هم نیستند. روز عاشورا با روز عید غدیر دوتا است، دو جور عنایت است، دو جور فیض است، دو جور برکت است، که هر کدام از اینها خب برای انسان لازم است؛ بر این اساس روز اول ماه برای مردم باید

مشخص بشود تا مسائل خودشان را بر آن مترتب کنند. روز اوّل ماه رمضان باید برای افراد مشخص شود که چه روزی

است، آیا امروز است یا فرداست؟ چرا؟ چون ما در ماه رمضان روزهای خاصی داریم یکی از آن روزهای مهم و شب‌های مهم شب بیست و سوم است. شب بیست و سوم، شب قدر است یعنی شبی است که ملائکه نازل می‌شوند و تقدیر سال آینده را در آن شب رقم می‌زنند، لذا داریم در آن شب باید این اعمال را انجام داد، این مراقبه را باید کرد. این طور کشک نیست که بگوییم: آقا امشب را شب قدر قرار می‌دهیم! خب این دست ما نیست که آقا امشب شب قدر است، یا اصلاً آقا ما هفته دیگر را شب قدر قرار می‌دهیم!

یادم هست در زمان سابق، در آن زمان سلطنت گذشته یکی از این نماینده‌های مجلس بود، مجلس آن موقع گفته بود که من در خاطر من نیست حالا اسمش نمی‌دانم چیست کارکنان دولت اینها برای اداء مناسک حج‌شان می‌توانند از تعطیلات تابستان استفاده کنند که هم تعطیلات است و هم می‌توانند مکه‌شان را بروند! خب عموجان تعطیلات تابستان مال تعطیلات تابستان است، مال گردش و جاهایی است که خودتان تشریف می‌برید، ولی موقع مکه به تابستان ربطی ندارد، این مال ذی‌الحجه است، یعنی این قدر این نمی‌فهمید که عبادات وقت خاص دارد و در وقت خاص باید آن انجام بشود و الا خب فایده ندارد.

در ماه مبارک، شب بیست و سوم شب قدر است، شب قدر یک شب است، منتهی یک شبی است که در طولش کره زمین می‌گردد، کره زمین که همه‌اش یک جا شب نیست، هر دقیقه‌ای از دقائق بیست و چهار ساعت در یک جا غروب است و در یک جا صبح است، چون این در حال گردش است دیگر، یک شبانه روزی که بر زمین می‌گردد آن می‌شود شب قدر. حالا آن چه شبی است؟ شب چندم است؟ شب بیست و سوم است؛ حالا با توجه به قرائن و شواهدی که بر این مسأله دلالت دارد.

خب حالا ما می‌توانیم بجای شب بیست و سوم بگوییم آقا شب پانزدهم را شب قدر قرار می‌دهیم؟! دست ما نیست، شب قدر دست ما نیست، شب قدر دست خداست، خدا هم این را در یک همچنین شبی قرار داده، بیست و دو شب که از ماه رمضان گذشت در شب بیست و سوم می‌شود شب قدر، و این خصوصیات را دارد و این مسائل را دارد. حالا صحبت ما این است که در زمان رسول خدا اوّل ماه چه موقع بود؟ آیا اوّل ماه اوّل ماهی بود که با چشم عادی می‌دیدند یا با تلسکوپ و هواپیما می‌دیدند؟ آن موقع که طیاره نبود، آن موقع که تلسکوپ نبود، آن موقع که این دوربین‌های یک متری و دو متری نبود! با همین چشم، همین چشم ظاهر منتهی چشم عادی نه اینکه حالا چشم ضعیف و [معیوب] با همین چشم عادی می‌گفتند: که بروید بالای بلندی، بالای کوهی، بالای ارتفاعی، در آنجایی

غیومی^۱ نباشد، که هوا صاف باشد، مانعی نباشد، افق را نگاه کنید وقتی که هلال در این چند درجه، هفت هشت درجه از افق بالا آمد در آنجا قابل رویت است، البته این هم بود که در بعضی از موارد حتی با وجود بالا و ارتفاع داشتن هلال ممکن بود که دیده نشود. خب در اینجا می گفتند که از اطراف هم ببینند [و بگویند هلال را رویت کرده اند] کفایت می کند، لذا در آن موقع معمولاً ماه را در همین شب اول می دیدند، در همان زمان های به اصطلاح گذشته.

و بعد اگر هم شک می کردند دو شب را به عنوان شب إحياء می گرفتند. ما یادمان هست که در همان زمان سابق وقتی شک می شد بین اینکه امروز هست یا نیست، هر دو شب را می گرفتند که به فیض شب قدر برسند. حتی یک سال ما یادمان هست که وقتی شک داشتیم، مرحوم آقا رضوان الله علیه شش شب به مسجد برای شب قدر رفتند، شب نوزدهم دو بار و شب بیستم و یکم و بیست و سوم هم هر کدام دوبار تا اینکه به اصطلاح شب قدر را درک بکنند. چون یا این است یا آن است دیگر، نمی شود بگوییم: آقا ما امشب این را قرار دادیم و ... روی این جهت ماهی که در زمان رسول خدا و در زمان ائمه علیهم السلام رویش اعتبار بود ماهی بود که با این دو چشم می دیدند، نه با تلسکوپ، تلسکوپی که در آن موقع نبود، پس با چی می دیدند؟ با همین چشم می دیدند و بر این چشم تکیه می کردند و روی این چشم حساب باز می کردند، نوزدهم می گرفتند، بیست و یکم می گرفتند و بیست و سوم می گرفتند، با همین چشم روز عید فطر می گرفتند و با همین چشم روز عرفه می گرفتند و روز عید قربان می گرفتند و ایامشان را بر این مترتب می کردند، توجه کردید؟ با همین چشم ظاهر.

حالا صحبت در این است اگر در زمان رسول خدا پیغمبر اول ماه را براساس چشم می گرفت، ما به چه حکم شرعی الآن آن را با تلسکوپ قبول می کنیم و تعیین می کنیم؟ روی چه حسابی؟ در زمان ائمه که تلسکوپ نبود، در زمان پیغمبر که تلسکوپ نبود، با همین چشم ظاهر می رفتند و ماه را می دیدند، خیلی خُب، پس ما باید این را بگوییم: اگر در زمان رسول خدا تلسکوپ بود یک روز ماه رمضان رسول خدا تغییر می کرد! درست است یا نه؟! و پیغمبر با وجود اینکه اطلاع داشت امروز روز اول ماه است فردا را روز اول ماه می گرفت! می شود همچین حرفی بزنیم؟ متوجه شدید چه می خواهم بگویم؟ الآن تلسکوپ اختراع شده، در زمان پیغمبر و ائمه که تلسکوپ نبوده، هواپیما نبوده، چه جوری برایشان ماه ثابت می شد؟ با همین چشم ثابت می شد، با همین چشم روز اول ماه را می گرفتند، با همین

^۱ جمع غیم است بمعنای ابر. لغت نامه دهخدا

چشم شب بیست و سوم ماه رمضان را شب قدر قرار می دهند. آیا پیغمبر می دانست امروز روز اول ماه است یا نمی دانست؟ اگر بگوییم نمی دانست پس پیغمبر جاهل بود، اگر می دانست پس همان روزی که مال

پیغمبر است همین روز هم مال ماست. آسمان که تغییر نکرده، زمین که تغییر نکرده، متوجّه شدید ما چه اشتباهی داریم مرتکب می شویم!؟

همان روزی که مال پیغمبر و ائمه بوده، چون اینها به عنوان سند هستند دیگر، اینها هستند، آن روزی که پیغمبر آن روز را روز اول ماه قرار می دهد با چه قرار می داد؟ با دیدن این چشم قرار می داد، نه با تلسکوپ، نه با بالا رفتن بالای ابرها و با طیاره دیدن که آن اصلاً یک جور دیگر است. با دیدن ظاهر پیغمبر می گفت ماه تان را شروع کنید، با دیدن چشم پیغمبر می گفت ماه تان را تمام کنید، با دیدن این چشم پیغمبر می گفت روز عید قربان بگیرید، با همین چشم پیغمبر می گفت، چون آن موقع که تلسکوپ نبود. خیلی خوب، اگر ما بگوییم که در واقع آن روز واقعی یک روز قبل بوده، پیغمبر یک روز بعد اعلام کرد، چون اگر در آن موقع تلسکوپ بود پیغمبر می گفت روز قبلش روز اول ماه است، پس پیغمبر با علم به اینکه امروز روز دوم ماه است به مردم می گوید امروز را روز اول بگیرید! این درست است؟! این غلط است. نه مردم شما نمی بینید، هنوز تلسکوپ اختراع نشده، هزار سال دیگر اختراع می شود آن موقع یک روز می آید جلوتر! این حرف خنده دار نیست؟ خیال می کنم خیلی خنده دار باشد و ...

من یک وقت در یکی از فتاوی یکی از آقایان خواندم که الان فوت کرده و به رحمت خدا رفته، وقتی دلیل می آورد در [استدلالش] خوانده بودم می گفت: منظور رویت است، حالا چه رویت با چشم عادی چه رویت با چشم تلسکوپ هر دو رویت است! خیلی برایم جالب بود که عجب، اگر قرار رویت به هر کیفیتی هست، بسیار خوب، پس بنابراین بنده سوار هواپیما می شوم اصلاً دو روز قبلش، می روم این قدر ارتفاع پیدا می کنم که روز بیست و هشتم را می گویم روز اول ماه است، این هم رویت است دیگر! مگر رویت نیست؟ اینقدر می روم بالا اصلاً یک روز قبل ...، شما مگر نماز مغرب و عشا را نمی خوانید، دارید نماز مغرب را می خوانید می بینید هواپیما دارد در آسمان راه می رود خورشید به آن تابیده، نمی بینید؟ وقتی که دارید نماز مغرب را می خوانید می بینید هواپیما در بالا به آن خورشید تابیده، یعنی این قدر این ارتفاع گرفته که از آن مقدار خروج خورشید از تحت افق و ورودش هم بالاتر رفته در زاویه سطوح نور خورشید واقع شده در حالی که شما نماز مغرب را خوانده اید و فرضاً نافله هایش را هم خوانده اید و یک ربع هم گذشته ولی در عین حال هنوز شما [نور خورشید را] می بینید.

پس بنابراین قطعاً امروز نباید روز اول ماه باشد دیگر، این که قطعی است، حالا شما با هواپیما می روید بالا ماه را می بینید، تکلیف چیست؟ باید برای روزهات بگویید ماه جدید آمده! این هم دیدن است دیگر! دیدن دیدن است! پس دیدن به هر کیفیتی نیست عزیز من، دیدنی است که در شرایطی باشد که در آن شرایط [هلال] قابل رویت برای چشم باشد، یعنی ماه در حدی از افق بالا آمده باشد که

تحت الشعاع خارج بشود، یعنی آن مقدار ارتفاعی که نور خورشید به واسطه غلبه [مانع رویت نباشد] می‌گویند آن قاهره نور شمس آن نور خورشید که در حال غروب هست مانع از رویت هلال برای چشم عادی نشود، آن موقع این می‌شود رویت.

بنابراین اگر ما آمدیم از تلسکوپ یا دوربین‌های بسیار قوی، یک وقت دوربین دوربین عادی است نه آن اشکال ندارد، مثلاً دوربینی که در همین حدی که غبار را کنار بزند، غبار را کنار بزند، نه آن تلسکوپ‌هایی که بر نور شمس غلبه بکند، که اتفاق افتاده در همین قضیه، تلسکوپ‌هایی آدم بزند که آنچنان قوی باشد که بیاید و تصویر را نزدیک کند، نزدیک کند که انسان اصلاً حتی با وجود هلال در تحت الشعاع که نور خورشید مانع است شما هلال را ببینید، این دیدن اصلاً قبول نیست، این فایده ندارد، این روز قبل حساب می‌شود، روز بعد حساب نمی‌شود.

پس بنابراین این که ما بگوییم دیدن در اینجا صدق کرد به صرف دیدن، حالا به هر کیفیتی، اولاً به هر کیفیت غلط است، چون انسان بعضی از موارد است که می‌بیند ولی قطعاً غلط است، باید دیدنی باشد که دیدن، دیدن عادی باشد یعنی همان‌طور که زعمای ما، پیغمبر و ائمه در زمان خودشان همان‌جور ماه را می‌دیدند و بر آن حساب به اعمالشان ترتیب اثر می‌دادند، یعنی روز اول می‌گرفتند، روز نوزدهم می‌گرفتند، روز بیست و سوم‌شان را به دیدن می‌گرفتند و همه می‌دیدند، ما هم وظیفه داریم به همین کیفیت عمل کنیم، نه اینکه حالا چون یک دستگاه‌های دیگری آمده و دستگاه‌های جدیدی آمده، انسان بخواهد تغییر بدهد. شب همان شب است، روز همان روز است، تغییری نکرده و ملاک همین است.

یک مطلبی هست و آن این‌که: بله، در بعضی از موارد ما مشاهده می‌کنیم که حکم در زمان رسول خدا و در زمان ائمه به یک کیفیت بود، و الان با وجود بعضی از اکتشافات، بعضی از دستاوردها، بعضی از فناوری‌ها و امثال ذلک تغییر می‌کند و آن جایی است که خود آن موضوع فی حد نفسه حکم خاص برایش بار نمی‌شود، چون آن موضوع در تحت شرایط خاص قرار می‌گیرد حکم آن شرایط را پیدا می‌کند و چون موضوع الان شرایطش تغییر پیدا کرده، حکمش بر طبق اختلاف شرائط، شرایط جدید پیدا می‌کند.

فرض کنید مثلاً استفاده از الکل، الکل یک شیء‌ای است خودش فی حد نفسه نجس است، چه در زمان رسول خدا باشد، چه در زمان ائمه یا در زمان ما، هیچ تفاوتی نمی‌کند، نجس نجس است البته الکی که از مایع بالاصاله باشد، اصلش مایع باشد، نه اینکه آن را تخمیر کرده باشند مثل چوب و

اینها، آن نه، آنکه در اصل مثل انگور و اینها باشد آن الکل الکل نجس است بسیار خب حالا نجس است وقتی که نجس شد خب ما از نظر شرعی [روایت] داریم که چیز نجس قابل استفاده نیست، قابل خرید

و فروش نیست و قابل [بیع و هدیه] نیست و معامله‌اش هم باطل است و مصرفش هم حرام است و سُحت است. و این مسأله خب در زمان گذشته صحیح بود در زمان پیغمبر از الککل چه استفاده‌ای می‌کردند؟ چیزی نبود. و همینطور بعد از اینها، تا اینکه این قضیه در زمان زکریا کشف شد. بله؟ در زمان زکریا رازی این قضیه خاصیت الککل و اینها در آن زمان به دست آمد و استفاده‌اش برای ضدعفونی‌ها و امثال ذلک و اینها.

وقتی که اینطور شد خب فقیه در اینجا می‌آید فکر می‌کند که آقا این حکمی که رفته روی حرمت الککل، این که الککل الان حرام است این حرمت استفاده‌اش به خاطر نجاستش است یا به خاطر اینکه استفاده معقول از آن در اینجا متمشی نیست؟! خب در آن زمان نمی‌دانستند، مورد استفاده نبود و اصلاً وسایل [استریل‌شان] چیز دیگر بود، نمی‌دانم می‌گرفتند چوب را می‌سوزاندند و خاکستر را چکار می‌کردند و این وسایل ضدعفونی‌شان در آن موقع به این کیفیت بود و همین‌طور از بعضی از گیاه‌ها برای ضدعفونی استفاده می‌کردند که الآن هم هست، الآن هم همین [روستائیان] دارند، در این کوه‌ها از این گیاه‌هایی که خاصیت آنتی‌بیوتیکی و اینها دارد وجود دارد و روی زخم و اینها می‌ریزند، از جمله چیزهایی که خاصیت آنتی‌بیوتیکی دارد خود عسل است، عسل طبیعی یکی از چیزهایی است که خاصیت آنتی‌بیوتیکی دارد و اگر زخمی پیدا بشود حتی می‌گویند آن‌قدر خاصیتش قوی است که بهبودی‌اش حتی از وسایل و داروهای شیمیایی امروزی قوی‌تر است و تجربه هم شده است.

اما نسبت به الککل کسی به این قضیه نرسیده بود که این مسأله این‌طور باشد، خب حالا فقیه وقتی که نگاه می‌کند و می‌بیند که الآن در شرع استفاده از نجس حرام است خب متوجه می‌شود چون استفاده مفید ندارد، اگر همین استفاده مفید داشته باشد چرا استفاده‌اش اشکال داشته باشد؟ مگر حتماً شخص باید الککل را بخورد؟ نه، الککل را مصرف می‌کند، ضدعفونی می‌کند. الآن این اتاق‌های عمل که استریل و اینها می‌کنند می‌گویند حتماً باید با الککل آن هم الککل انگور [استریل بشوند]. یکی از دوستانمان دکتر سجادی می‌گفت اتاق عملی که من در آن چشم عمل می‌کنم فقط باید با الککل انگور باشد، با غیر از این را من اصلاً قبول ندارم و تایید نمی‌کنم. خب الان این چه اشکالی دارد که استفاده از این الککل مانعی داشته باشد؟ خب نه هیچ مانعی ندارد و خرید و فروشش هم جایز است و هیچ ثمن و پولش هم حرام نیست، مثل نان و خربزه می‌ماند تفاوت نمی‌کند. بله، خوردنش حرام است و در تماس با آن هم انسان بایستی که دستش را آب بکشد و تطهیر بکند. خب اینها به جای خود، اما اینکه بگوییم نباید اصلاً استفاده شود، و معامله آن اشکال دارد، این از مسائلی است که این دیگر منطقی ندارد و این

شرعیت ندارد.

ولی بعضی چیزها هست که این مطلب، مطلب دقیقی است، این را هم می‌خواستم خدمتان در راستای قبله و خورشید و اینها عرض کنم شارع که آن حکم را بیان کرده بر اساس اقتضائات آن موقع است، الآن ما می‌بینیم این اقتضائات وقتی که تغییر می‌کند آن حکم شارع بدون اینکه تغییر پیدا بکند صورت جدیدی به خود می‌گیرد، مثلاً فرض کنید که راجع به قبله، راجع به قبله داریم برای کسانی که در خود مسجدالحرام هستند یا در مکه هستند و برایشان [کعبه] قابل رویت هست، قابل إتجاه هست، قبله خود کعبه است، خود همین چهارگوش کعبه این می‌شود قبله، لذا کسانی که در مکه هستند نمی‌توانند به این طرف و آن طرف به هوای اینکه این قبله است...، مگر اینکه برایشان مانعی باشد و آن‌طور دقت مشکل باشد. حالا کسانی که در مسجدالحرام هستند یا خیابان‌های اطراف هستند، یا هتل‌هایی هستند، منازلی که در همان حول هست قبله می‌شود [همان کعبه]، و برای کسانی که دور هستند و به خصوص در شهرهای بعیده و امثال ذلک قبله می‌شود جهت کعبه، نه خود کعبه. چون کعبه که قابل رویت نیست، چطور ممکن است که یک چهار دیواری چهارده متر در چهارده متر را شما فرض کنید که برای ایران [ملاک] قرار بدهید این اصلاً امکانش نیست، لذا برای آنها جهت [کعبه] می‌شود [قبله] که به همان جهت کعبه نماز بخوانند. حالا یک مقداری این طرف و آن طرف شد این هم ایراد و اشکال ندارد.

مرحوم علامه حلی در اینجا یک مطلبی دارد که قابل تأمل است، ایشان می‌فرماید که: این نیست که در وهله اول، کعبه قبله برای همه باشد، بلکه ما از ابتدا دو قبله داریم، برای کسانی که در مسجدالحرام و خیابان‌ها و منازل نزدیک آن هستند، قبله‌شان می‌شود خود کعبه، خود نفس کعبه این قبله است و برای کسانی که دور هستند اصلاً قبله کعبه نیست، جهت کعبه قبله است یعنی همان فضا، همانی که نسبت به آن بایستند، حالا فرض بکنید که چه مصادف با کعبه بشود یا این طرف و آن طرف بشود، همینقدر به این سمت باشد این می‌شود قبله، خود کعبه دیگر قبله نیست، چرا؟ چون خداوند حکم عبث نمی‌کند که بیاید بگوید ابتدائاً این کعبه مربوط به همه است بعد بیاید بگوید که آنهایی که نمی‌توانند، دسترسی ندارند، که برایشان مشخص بشود [قبله] آنها جهت [کعبه باشد!] این حکم حکم عبث است، برای کسانی که دور هستند اصلاً امکان ندارد اینکه خود کعبه را قبله قرار بدهند، لذا از اول دو قبله در تشریح جعل شده و شارع این را جعل کرده: یکی خود کعبه برای افرادی که نزدیک هستند و یکی جهت کعبه برای افرادی که دور هستند!

ولی وقتی که ما مشاهده می‌کنیم مطلب این‌طور نیست، نه، خدا از ابتدا کعبه را قبله

قرار داده، متهمی با این بیان برای کسانی که نزدیک هستند خب مشخص است که خود کعبه باید باشد
ولی

برای افراد دور چون نمی‌توانند خود کعبه را قبله قرار دهند لذا جهت کعبه از خود کعبه کفایت می‌کند، به این نحو، نه به آن نحوی که علامه حلّی فرموده.

بنابراین اگر در این زمان البتّه در این زمان هم هست، یک وسائلی هست اگر در این زمان مثلاً در قم ما یک وسیله‌ای داشتیم، یک دستگاهی داشتیم، فرض کنید یک فرستنده روی کعبه می‌گذاشتند و یک گیرنده هم که در همین جا بود دقیق یک خط را می‌کشید به وسط کعبه، می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌شود. آن می‌شود قبله ما، دیگر ما نباید به این طرف و آن طرف بخوانیم، چرا؟ چون دستگاهش آمد. این فرق می‌کند با مسأله اوّل ماه و این چیزها، این دو تاست. چون در آنجا خود کعبه موضوع برای إتجاه ما بود، ولی چون شارع می‌بیند دست ما کوتاه است ارفاق می‌کند، برای ما تسهیل می‌کند، برای سهولت ما می‌گوید: حالا چون نمی‌توانی، به آن إتجاه کعبه هم می‌توانی نماز بخوانی؛ ولی وقتی دستگاهش را داشتی خب می‌توانی، وقتی دستگاهش را داشتی وظیفه‌ات این است که طبق دستگاه [عمل کنی]، اگر دستگاه را نداشتی، می‌توانی [به جهت کعبه نماز بخوانی]، حالا این طرف و آن طرف هم شد اشکالی ندارد. این را خواستم خدمت رفقا بگویم تا فرق را بدانند یک وقت اشتباه نشود که مواضع فرق می‌کند. در مسأله رویت هلال شارع رویت را براساس دیدن با چشم قرار داده است، نه براساس تلسکوپ، آن موقع که تلسکوپ نبود، آن موقع که طیاره و ماهواره نبود، آن موقع نمی‌دانم قمرهای مصنوعی و اینها نبودند که بردارند افق را و روز اوّل ماه و کل سال را نقشه‌اش را بدهند دست آدم. الآن نقشه شب اوّل [شوال، شب عید] فطر درآمده، به من هم داده‌اند که آقا این اوّل فطر [شوال] است، امشب فلان است! آن موقع که این حرف‌ها نبود. و ما هم به اینها نباید کار داشته باشیم باید برویم خودمان ببینیم یعنی استهلال کنیم اینها ملاک نیست، اینها ملاک نیست، بخواهیم به اینها [تمسک] کنیم.

یعنی حداقل تا الآن ملاک نیست، حالا بعدها آن یک مطلب دیگر است، که انسان به این یقین برسد و از اینها خلاصه برایش اطمینان پیدا بشود این مطلب دیگری است، علی‌کل حال این [دستگاهها و ادواتی] که الآن هست آن موقع این حرف‌ها نبوده، آن موقع همین مردم بودند و همین چشمشان، پیغمبر هم با همین چشم می‌گفت: اوّل ماه است، با همین چشم هم می‌گفت: آخر ماه است، با همین چشم هم می‌گفت: شب قدر این است، با همین چشم هم می‌گفت: روز عرفه این است، نمی‌دانم روز عید قربان این است، با همین چشم می‌گفت، خیلی خب چطور شد در این زمان یک دفعه عوض شد؟ یعنی شب قدر ما با شب قدر پیغمبر تفاوت کرد؟ یک روز می‌رود جلو دیگر، چون پیغمبر تلسکوپ

نداشت مجبور بود شب قدر را شب مثلاً سه شنبه بگیرد من باب مثال ولی ما چون تلسکوپ داریم شب
دوشنبه می‌گیریم؛ ! یعنی شب قدر ما با پیغمبر دوتا شد؟ این قضیه چی می‌شود؟ در حالی که شب
قدر

یکی است، با تلسکوپ و اختراع، ملائکه جایشان عوض نمی‌شود که حالا که تلسکوپ درست شد ملائکه بیچانند، خلاصه قدر را یک روز بیچانند این‌ورتر کنند، پس این ملائکه منتظر اختراع ما هستند، تا وقتی اختراع نشده آن شب می‌آیند پایین، وقتی اختراع شد یک شب زودتر می‌آیند!! پس منتظر اختراع ما بودند این آقایان ملائکه و جبرئیل و نمی‌دانم لیلۃ القدر خیر من الف شهر و تنزل الملائکة و الروح و ... اینها بالاخره همه منتظر بودند که این تلسکوپ اختراع می‌شود یا نمی‌شود تکلیفشان را با خدا مشخص کنند. خدا می‌گوید: خیلی خب نمی‌دانم مخترع تلسکوپ و اینها کیست؟ هر وقت آن زنده شد و این تلسکوپ اختراع شد مسأله شما هم تغییر خواهد کرد!

این را بنده امشب گفتم تا اینکه این به گوش آقایان برسد و افراد و فضلا روی این مسأله فکر کنند و خلاصه برای این مسأله ببینند که چه باید کرد.

بنابراین طبق اخباری که تابحال به دست ما رسیده است و تحقیقاتی که ما کردیم قطعاً در این ماه شب اول ماه که شب پنجشنبه باشد را با چشم عادی ندیده‌اند، فقط در دو سه نقطه آن هم با تلسکوپ‌های قوی و در آنجا هم حتی بعضی‌ها دیده‌اند و بعضی‌ها ندیده‌اند و این برای ما تعجب است که در يك جا یکی با همان تلسکوپ می‌بیند و یکی نمی‌بیند؛ خلاصه طبق این گزارش‌هایی که گرفته‌اند به این کیفیت است. علاوه بر این رویت ماه حتی با تلسکوپ در شعاع زیر پنج درجه بالای افق بوده که قطعاً تحت الشعاع است و این قابل رویت نیست.

بنابراین تا وقتی که اخبار دیگری نرسد و مسأله را تغییر ندهد، برای ما روز اول ماه روز جمعه خواهد بود، این را خواستم خدمت رفقا عرض کنم.

خب در طی مطالب گذشته عرض شد که امام‌علیه‌السلام در این فقره واقعاً راه سلوک و راه حرکت را به انسان ارائه می‌دهند. عرض شد که بدون توجه به این مسئله انسان قدم از قدم نمی‌تواند بردارد، قدم از قدم نمی‌تواند بردارد.

بنده خودم در همان زمان‌های سابق که از نزدیک در ارتباط با بزرگان، مرحوم‌والد رضوان‌الله‌علیه و استادشان و استاد دیگرشان، من حالات ایشان را وقتی که از نزدیک مشاهده می‌کردم این را می‌دیدم و حس می‌کردم که واقعاً ایشان به تمام معنی‌الکلمه به این فقره امام‌علیه‌السلام پایبند بودند و هیچ‌وقت این مسئله از نظر ایشان غائب نمی‌شد و یا اینکه سست نمی‌شد.

بین روز اول ایشان و آخرین روز ایشان در خدمت اساتیدشان هیچ‌گونه فرقی من نمی‌دیدم

که کرده باشند؛ حالا بالاخره دیگر کار ما تمام است دیگر! کار ما دیگر به اصطلاح ... همیشه وقتی که با دوستانشان صحبت می کردند این مسئله بوده یعنی این حالشان همیشه به این کیفیت بوده. وقتی که در

کنار آن اساتیدشان می‌نشستند همیشه یک حال را داشتند، همیشه یک وضع را داشتند، بینش‌شان گرچه انسان از نظر بینش بالا می‌رود هی بالا می‌رود ولی آن بینش باعث نمی‌شد که ارتباط و موقعیت خودشان را با اساتیدشان تحت‌الشعاع قرار بدهد و این هم خیلی مسئله مسأله مهمی است، درحالی‌که افراد دیگری هم که آنجا بودند یک همچنین مطلبی را [از آنها] ما نمی‌دیدیم، با اینکه برای خودشان کسی بودند و ... ولی ما نمی‌دیدیم یک همچنین مطلبی و حالی را ما مشاهده نمی‌کردیم و در نتیجه دیگر شد دیگر! هر کسی سهم خودش را بُرد و نتیجه کردار خودش را هم گرفت.

حال امام‌سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: خدایا من که حالا این‌طور هستم «هَبْنِي بِفَضْلِكَ؛ با فضل خودت بیا با من رفتار کن» به فضل خودت به من ببخش، با فضل خودت با من عمل کن. چون همان‌طوری که دیشب عرض کردم هر دو جنبه به اراده اوست و هر دو، نزول آثار وجود اوست و اسماء و صفات اوست. وقتی که آن اراده پروردگار می‌آید، یک مسئله را که می‌خواهد در خارج ایجاد کند آن مسئله را به هر کدام از دو طرفین به یک اراده ایجاد می‌کند؛ یعنی برای او هیچ تفاوتی نمی‌کند که به این طرف یا به آن طرف، به این طرف سوق بدهد یا به آن طرف سوق بدهد.

خیلی عجیب است این مناجات شعبانیه را که رفقا می‌خواندند در شب‌های ماه شعبان، واقعاً این مناجات مناجات عجیبی است؛ یعنی کلمات ائمه همه‌اش عجیب است دیگر، در یکی از این فقرات دارد که: «الهی لم یکن لی حَوْلٌ فَانْتَقَلَ بِهِ عَن مَعْصِيَتِكَ الْآ فِي وَقْتِ اِيْقَظَتَنِي لِمَحَبَّتِكَ؛ خدایا من قدرت ندارم که از گناه تو رویگردان شوم فَتَحَوَّلُ^۱ [فانتقل] یعنی رویگردان شوم رویم را برگردانم، گناه را از خودم دفع کنم و از گناه سر باز بزنم، مگر در وقتی که تو مرا بیدار کردی به واسطه محبت خودت، یا مرا بیدار کردی به محبتی که در دل من نسبت به خودت انداختی» هر دویش یکی است هر دو یک معنا دارد. یعنی وقتی من آمدم خب برای انسان پیش می‌آید دیگر، گناه پیش می‌آید یک مطلبی را به انسان ارائه می‌دهند یک دروغ بگو این قدر فایده می‌بری، شیرین است حالا یک دروغ می‌گوییم بعد توبه می‌کنیم، حالا به این نفع برسیم! حالا این قوم و خویش است این جوروی نگو، این جوروی قضاوت نکن برو این جوروی شهادت بده، برو اینجا در دادگاه این جوروی شهادت بده، شهادت به دروغ بده عجیب است برو شهادت به دروغ بده؛ چون این برادرت است، چون این خواهرت است، چون این رفیقت است،

^۱ استاد "فَتْحَوْلٌ" قرائت نمودند ولی در نسخ "حَوْلٌ فَتَنْقَلُ" آمده است

چون این قوم و خویش است و بر آن اساس يك ضرری متوجّه بشوی و ما می‌رویم و انجام می‌دهیم،
و يك تهمتی را به يك شخص وارد می‌کنیم، اتهامی را وارد می‌کنیم که چه؟ که این فردی که نزدیک

ماست به یک منفعت دنیوی، یک منفعت گذرا، یک منفعت دو روزه برسد. اینها همه‌اش مال چیست؟ مال غفلت است دیگر، اینکه الآن داری این کار را می‌کنی فکر فردا را کردی؟ خب این دو روز گذشت فردا چی؟ فکر فردا را هم بکن! آن وقت بعد بین می‌توانی بروی یا نمی‌توانی بروی!

یا وقتی که یک موردی پیدا می‌شود انسان وسوسه می‌شود، شیطان سراغ آدم می‌آید، نیاز به سراغ آمدن شیطان ندارد ما خودمان هم کافی هستیم، بیخود گردن شیطان نگذاریم! طرف می‌آید می‌گوید آقا ببخشید شیطان آمد ما را گول زد! گفتم: نه قربان تو شیطان را گول می‌زنی شیطان تو را گول نمی‌زند، بابا گردن شیطان نینداز، شیطان بیچاره... کار را خودت کردی می‌اندازی گردن شیطان، حالا می‌خواهد از خودش سلب مسئولیت کند این هم از کلک‌هایش است. نه بابا شیطان با تو کاری ندارد، شیطان می‌رود سراغ آنهایی که به این زودی دست به کسی نمی‌دهند، سراغ آنها می‌رود. ماها را شیطان باید بدود به ما برسد! می‌گوید: اقلًا بابا بایستید گفتم مخالفت کنید نه این قدر که دیگر، تو که دیگر بابا، من این قدر هم نگفتم! ما شیطان را درس می‌دهیم، شیطان نیاز به ما ندارد. شیطان می‌رود سراغ اولیاء خدا، پیغمبران، سراغ آنهایی که در آن عوالم بالا [هستند] نمی‌آید و قتش را برای ما تلف کند و بگذراند. می‌گوید: شیطان گولم زد! برو کجا شیطان گولت زد، تو خودت می‌کنی، چرا تقصیر شیطان می‌گذاری!؟

آن وقتی که وسوسه می‌شویم، آن وقتی که دارد یک گناه شیرین در نظر می‌آید همان وقت، درست! این آیه شریفه دارد که **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا** الأعراف، ۲۰۱؛ وقتی که یک طوفی از شیاطین دور و بر او می‌آیند و او را مس می‌کنند و پَرشان را به این می‌زنند، هنوز وارد در گناه نکردند! هنوز وارد در گناه نشده، هنوز دارد در فکرش گناه می‌آید تصورش می‌آید، هنوز وارد نشده؛ بروم این کار را بکنم، بروم به فلان کس بگویم: بین این معامله‌ای که می‌خواهی با او بکنی این اینجایش این طور است بیا از من بخر، بیا [معامله] بکن، یک دروغ هم بگوید که آن الآن دارد این طور می‌کند، یا چیزهای دیگر، درست!

این قضیه درباره حضرت یوسف علیه‌السلام دیگر خیلی مسئله بارزی است، در آنجا هم خداوند می‌فرماید که: **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَن رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ** یوسف، ۲۴ حضرت یوسف چدن و فولاد و بُرنز نبود، آدم بود بشر بود، نفس داشت، آن هم کشش داشت آن هم علاقه داشت، آن هم فکر داشت، آن هم همین تمایلاتی داشت که همه دارند، بشر بود، جنسش جنس ملک که نبود، جنسش جنس آدمی بود، منتها چیزی که بود حضرت یوسف اتکا به خدا داشت خودش را به خدا سپرده

بود، گفته بود که: خدایا من در همه امورم خودم را به تو می سپرم، من از خود اراده و قدرت ندارم، من از خود اختیار

ندارم، تو بیا اختیار بده، قدرت بده، همّت بده، توجّه بده تذکر بده تنبّه بده، تو بیا به من بده. نه اینکه من قدرت دارم من می توانم، من چه می کنم!

لذا در این شرایط خاص که قرار گرفت و او وسوسه کرد آن توجّهی که داشت آمد به دادش رسید، آن التجائی که داشت آن تسلیمی که داشت، آن التجاء و ابتهاج به خدایی که داشت در هر حال خب بالاخره حضرت یوسف شخص جوانی بود، منزّه بود پاک بود و خودش را به گناه آلوده نکرده بود در تمام این مدت به دنبال رضای الهی و عمل به تکلیف بود، در تمام این مدت ... خب هنوز به پیامبری نرسیده بود، ولی راهش راه پیامبران بود، راهش راه توحید بود، راهش راه تقرب بود، راهش راه کسب رضای الهی در تمام مراتب و در تمام کارها بود، راهش این بود.

در یک همچین موقعی یک مرتبه این ... شیطان آن وقت سراغ حضرت یوسف چرا، آن درست است می رود، سراغ آنها می رود، سراغ ما نیاد سراغ آنها چرا [می رود]. در یک همچین جایی بنده خدا! [چه کسی] می بیند؟ الآن هزار تا در تودرتو همین طور قفل شده، قصر چیه؟ کسی نیست اطلاع ندارد، کجا می فهمد؟ تازه تو که خودت نرفتی دنبالش دنبالت آمدند تو که نرفتی، اینها چیست؟ اینها چیزهایی است که ما درست می کنیم! تو که خودت نرفتی این آمده، حالا دیگر دل این بیچاره را نشکن، حالا که این قدر دارد اصرار می کند چرا حالا می خواهی ... بعد هم خب توبه می کنی و دیگر خدا هم که می بخشد و خدا توبه را پس برای کی گذاشته؟ و از این چیزها شروع می کند.

«اذا مَسَّهُمْ» این شیطان می آید می دور می زند، می عقل می آید، می آن نفس می آید، می می زند کنار، آن می آید یک چیزی می گوید، خُب تو که نرفتی سراغش، تو را آورده در اینجا، خیلی خب به خدا بگو: خدایا چاره نداشتم! یا اینکه اگر تن به این کار ندهی فردا ممکن است برایت مشکلات درست کند ها! یک وقت ممکن است برایت دردسر درست کند ها! یک وقت ممکن است اتهام به تو بزند ها! خب اینها دیگر موجه می شود، خودش هم می شود دلیل موجه و کم کم همین که نرم می خواهد بشود ها ها این نفس نرم بشود نرم بشود، بگوید: خُب باشه! یک دفعه از آن طرف می آید: عجب! کسی اینجا نیست ولی خدا هم اینجا نیست؟! خدا هم نگاه نمی کند؟! خدا هم نگاه نکند، آیا تو با انجام این عمل آن استعدادهایی را که برای رشد داری از دست نمی دهی؟ آن آمادگی که الآن در نفس تو برای ترقی هست آیا این آمادگی بعد به دست می آید؟ نخیر، دیگر به دست نمی آید. این را در آنجا نه اینکه بخواهد بگوید: خدا حالا عقاب می کند عذاب می کند، فلان می کند، «بُرهان ربّه» نه، حضرت یوسف به تأثیر این عمل حرام در نفس و از دست دادن آن استعدادها و آن آمادگی ها برای ترقی پی برد.

چه کسی به او القاء کرد؟ خدا القاء می‌کند، یعنی وقتی که انسان بیاید خود را به خدا بسپارد بگوید: خدایا من نمی‌دانم، من فهم ندارم، من عقل ندارم، من قدرت ندارم، تو بیا انجام بده؛ آن وقت در یک همچین جایی شیطان وقتی می‌آید فضا را می‌آراید، بستر را آماده می‌کند، زمینه را مهیا می‌کند، مسائل را [توجیه] می‌کند، اینجاست که دیگر باید خدا بیاید و آن ملائکه را می‌فرستد: بروید نجاتش بدهید. از آن طرف شیطان می‌آید می‌گوید: این، حالا مگر مسئله چیست؟ قضیه چیست این قدر حالا سفت و سخت گرفتی مهم نیست، این از آن طرف شیطان. از این طرف می‌گوید: چی چی مهم نیست آقا پدرت درمی‌آید. زن شوهردار، عجب! داری چکار می‌کنی؟ چکار داری می‌کنی؟ چی چی مهم نیست؟! بابا در را بسته چکار کنیم تقصیر ما نیست! خب در را ببندد که در را ببندد، یقه‌ات را که نگرفته، در را بسته خیلی خب، دست و بال را که بسته. آن از آن طرف می‌آید آن طرف استدلال می‌کند، از این طرف ملائکه و جبرئیل و اینها می‌آیند چکار می‌کنند؟ از این طرف می‌آیند مطالب را [می‌رسانند]. یکی از آن طرف یکی از این طرف، یک استدلال از آن طرف یک استدلال از این طرف.

لذا آدم می‌بیند که هی می‌رود و می‌آید هان! این طور نیست؟ همه بگویند بله دیگر حالا نمی‌گوییم در این قضیه، در مسائل مختلف برای همه ما پیدا شده، یک جا نباید دروغ بگوییم می‌گوییم، یک جا نباید تهمت بزنیم می‌زنیم، یک جا نباید چکار بکنیم، نه اینکه حالا فقط این [مسائل باشد]. قضایا مطالب مختلف که برایمان پیش می‌آید برای همه هم پیش آمده، خدا برای همه پیش می‌آورد، حواس باید جمع باشد، اینجاست که آدم باید خودش را به خدا بسپارد به قول مرحوم آقای حداد فرمایش ایشان: سالک باید مانند یک پاسبان با خنجر بر دل خود بایستد و نگذارد اصلاً آن طرف بیاید جلو، استدلال اولی که می‌خواهد از آن طرف بیاید بزند و بکوبد و خودش را به خدا بسپارد و ببندازد به این طرف و نگذارد هی نوبت به این رفت و آمدها برسد، آن یک طرف، این یک طرف، این یکی بیاید... آخرش بگوید که: خیلی خب حالا انجام نمی‌دهیم، حالا این دروغ را نمی‌گوییم، حالا فرض کنید این تهمت را نمی‌زنیم، حالا این عمل خلاف و کار خلاف را انجام نمی‌دهیم. از همان ابتدا نگذارد به بقیه برسد، نگذارد وقت بگذرد.

لذا از آن طرف می‌آید قوای ملائکه، قوای رحمان، جنودالرحمان در اینجا می‌آیند و انسان را می‌گیرند. حضرت یوسف را آمدند دربرگرفتند و رسید به یک جا که دید اگر بخواهد این خلاف را انجام بدهد از آنکه باید به او برسد ساقط خواهد شد، این است که صاف ایستاد گفت: نمی‌کنم. هر کاری می‌خواهی انجام بده، می‌خواهی انجام بده، تیکه تیکه هم بکنی انجام نمی‌دهم، دیگر اینجا بود

آن به دنبال او آمد و بعد هم که خب آن قضایای دیگر اتفاق افتاد و بچه شهادت داد و امثال ذلک، توجه می کنید!

این مسئله مسئله‌ای است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مناجات شعبانیه بیان می کنند؛ حضرت می فرماید: خدایا من حول و قدرت ندارم که از معصیت تو برگردم به رضای تو، و رویم را برگردانم مگر در یک فضایی قرار بگیرم که آن فضای قرب توست، حال و هوای تو بیاید در من و مرا برگرداند و دگرگون کند و از آن فضایی که فضای معصیت بر من آمده، مرا به فضای دیگر خارج کند، وقتی که خارج کرد طبعاً می روم، وقتی که خارج کرد من می روم، آن چیست؟ آن محبت توست. پس بنابراین، تو همیشه این محبت خودت را در دل من بینداز تا من اصلاً به طرف گناه نروم، به طرف معصیت تو نروم، به طرف خلاف رضای تو نروم و حرکت نکنم، به طرف طمع نفس اماره نروم.

نفس اماره: هی این کار را بکنیم، آن کار را بکنیم، آن کار را بکنیم... به این مقدار انسان می تواند وضعش بگذرد نه، برویم به این مقدار باشد! به این مقدار برسد... هی بالاتر، هی بالاتر، هی بدون تفکر نسبت به عاقبت و تبعاتی که ممکن است داشته باشد، هی انسان بیاید و در دور خودش این مسئله را گردش بدهد، چه کسی دارد گردش می دهد؟ ملائکه این را در دوروبر تو به گردش آوردند، یا شیاطین و ابالسه آمدند دارند این کارها را می کنند؟ هی می آیند، هی دنیا را جلوه می دهند، اینجا را زیاد کنیم، آنجا را بزرگ کنیم، آنجا را توسعه بدهیم، آنجا را چه کنیم، با چه امکاناتی با چه وضعی؟! درست! به هوای این، به هوای آن، به هوای آن، یک دفعه این نشد، یک دفعه این نشد. خُب اینها هم همین است، مقصود از گناه، خود گناه و معصیت نیست، آن عملی که انسان را دور می کند، آن عملی که برای انسان گیر ایجاد می کند، دست و پای انسان را می بندد، آن عملی که فکر انسان را می گیرد، آن عملی که راحتی و فراغت را از انسان سلب می کند، آن عملی که نفس را مشغول می کند، آن عملی که نفس را از رسیدن به فراغت و به عبادت و به فکر و تجرّد باز می دارد و به امور دنیا گرفتار می کند، همه اینها در یک قالب قرار می گیرد، همه اینها در یک کادر مورد ارزیابی قرار می گیرد که همه اینها ابتعاد از خداست، ابتعاد از خداست.

پس بنابراین باید از خدا بخواهیم که: خدایا ما را به فضل خودت همیشه راهنمایی کن. وقتی یک همچنین مسائلی در اختیار قرار می گیرد، ذهن ما را متوجّه کن فضل یعنی این، گول نخوریم، برویم از اینجا وام بگیریم از آنجا وام بگیریم، فلان بکنیم، بعد می آییم چکار می کنیم، چکار می کنیم!! این کار را می کنیم! این چیست؟ همان جا بیاید سراغ ما، چه خیر است؟ بگذار کنار، راحت باش، راحت

زندگی کن، سرت را راحت به مَتکا بگذار، شب که می خواهی بخوابی بی فکر و دغدغه بخواب، این
برای تو

صلاح است نه اینکه با هزار تشویش با هزار خاطر و با هزار تا دعای مردم بخواهی سرت را بگذاری. وقتی که این مسئله می‌خواهد پیش بیاید تو بیا در فکر من در قلب من، محبت خودت را ببنداز و مرا از وارد شدن در این گرداب و وارد شدن در این باتلاق نجات بده.

وقتی محبت تو آمد یک دفعه بگویم: چیه؟ آخر این دنیا ارزش دارد بروی از این بگیری، از آن بگیری، از آن بگیری، بعد هم در آن گیر کنی! هان! این چرا قبلاً نبود؟ آن موقع دل‌مان می‌خواست: آره خوب است بابا! می‌رویم این کار را می‌کنیم، سرمایه‌مان این جور می‌کنیم، بالا می‌بریم، [سود] می‌کنیم!! اما وقتی که محبت خدا می‌افتد: می‌خندد، ای بابا، برو پی کارت!

آقا فلان مبلغ است می‌خواهی بگیری؟

نه بابا برو به یکی دیگر بده!

آقا فلان امکانات است می‌خواهی؟

نه آقا جان برو یک جای دیگر.

آقا فلان موقعیت است، فلان پست است، فلان مقام است، فلان صندلی است، فلان میز است؟!

آقا این را بدهید به کس دیگر بنشیند به جای ما بهتر، ما حوصله این گرفتاری را نداریم، و چه

نداریم!

چرا؟ محبت افتاده در این دل، وقتی که محبت افتاد دیگر کاری نمی‌شود کرد، آن وقت درست

فکر می‌کند، وقتی محبت بیفتد عقلانی فکر می‌کند، منطقی فکر می‌کند، مسائل را همه را با هم در نظر

می‌گیرد، راحتی خودش را در نظر می‌گیرد، آیا این برایش گیر نمی‌آورد، آیا این برایش مشکل ایجاد

نمی‌کند، آیا این برایش دردسر ایجاد نمی‌کند، آیا این برایش گرفتاری خیال و اینها به وجود [نمی‌آورد]

همه اینها را می‌سنجد وقتی دید نه، هیچی نیست می‌گوید: حالا باشه. اما وقتی دید این طور است، نه؛

آنچه را که هست می‌آید برای انسان، حالا این نسبت به مسائل عادی، گناهِش که دیگر به جای خود،

دیگر همین امورات است

لذا وقتی که امام سجاد می‌فرماید: هبني بفضلک؛ معنای این فقره این است که در همه امور

من خدایا فضل و آن عنایت خودت را بر من جاری کن، هم در وقتی که می‌خواهم گناه انجام بدهم بیا

آن فضل خودت بیاور و با محبتی که بر دل من می‌اندازی از آن گناه صرف نظر کنم. هم در آن وقتی که

به سمت دنیا می‌خواهم بروم حالا گرچه گناه نباشد همین خودش بدترین گناه است به سمت دنیا

می‌خواهم بروم و این رفتن به سمت دنیا به صلاح من نیست، قبول کردن این پست به صلاح من نیست،

قبول کردن این مسئولیت، این اداره، این کرسی، این نمایندگی، این مقام، به صلاح من نیست. وقتی که

محبّت تو بیاید، آن وقت می گوید: من این نمایندگی را نخواستم، من این مسئولیت را نخواستم، من این را نخواستم، نخواستم، نخواستم؛ درست شد!

اما اگر آن نباشد می گوید: هم آن را می خواهم، هم آن را می خواهم، همه اش را با هم اگر بدهید باز هم بگویید بیاید! چرا؟ چون محبّت خدا در دل نیفتاده. دیدید بعضی ها هزار تا سیمت دارند، به هیچ کدامش هم نمی رسند! البته خب شاید خدا افتاده ما نمی دانیم سعه آنها خیلی است، عقل ما نمی رسد ممکن است یک کسی آن قدر سعه داشته باشد هزار تا که سهل است کل مسئولیت کره زمین هم به او بدهند باز هم می گوید: هل من مزید! درست شد!

حالا اینکه بخواهیم در همه امور به راه تو برگردیم این نیاز به فضل دارد، پس حالا که خدایا ما کاره ای نیستیم، پرونده مان هم آمدیم برایت رو کردیم، رو کردیم بابا ما هیچ هستیم، ما از صفر هم پایین تر هستیم، ما منها هستیم یک منهای بی نهایت هستیم فرض بکنیم ما آن هستیم، وقتی که این طور هستیم، این پرونده ماست حالا می خواهی با ما چکار کنی؟ بابا بالاخره تو هم خدا هستی دیگر! امام سجاد می گوید: وقتی ما این طور هستیم از خدایی تو بعید است دیگر، اینجا خدا را می اندازد روی آن طرف سکه، می گوید یعنی آن رگ غیرت خدا را از آن طرف ... می گوید: وقتی بابا با یک موجود هر کسی باشد وقتی مورچه را هم نگاه بکند دیگر لگد نمی کند، وقتی نگاه به یک موجود ضعیف بکند یک دستی از او می گیرد ما این هستیم خدایا، وقتی ما این هستیم از خدایی تو بعید است که به ما رحم نکنی؛ یعنی دارد این طور با این زبان با خدا صحبت می کند که: خدایا بابا تو خدا هستی ما بنده هستیم دیگر، این مقدار حق داریم به تو بگوییم که به ما رحمت کنم، به ما عطف کن، دیگر ما را مورد لطف خودت قرار بده.

زبان امام سجاد علیه السلام یک همچنین زبانی است، زبانی است که یک بنده دارد در مقابل مولای خودش لنگ می اندازد و تسلیم دارد می شود و از خودش تمام آثار وجود را رفع می کند، تمام قدرت و اراده را همه را دارد به مولا می سپارد، می گوید: خدایا حالا که این طور است پس غیرت کجاست، آن رحمت کجاست، آن غیرت، آن خدایی، آن ربوبیت این پس کجا رفته؟ لذا قاعده اش هم این است که بیایی ما را ببخشی، ما را مورد رحمت و عنایت لطف خودت قرار بدهی.

إن شاء الله امیدواریم که خداوند ما را مورد لطف خودش قرار بدهد و با همین بیان امام علیه السلام و با همین فقراتی که واقعاً بیانگر حال ماست به طریق اولی، جایی که امام علیه السلام این مطالب را به خدا عرضه بدارد دیگر ما جای خود داریم، وقتی که بیان حال ما این است، خدایا با ما همان

رفتار کن که اولیاء خودت از تو درخواست کردند.
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ